

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
(۲۴) وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْأُفْيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ
يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ
وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ
قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸)

حیای قرآن در بیان

عبارت **هَيْتَ لَكَ (۲۳)** در این زمانی که ما هستیم عبارت خوبی نیست و این ممکن است این سؤال را ایجاد کند که چطور قرآن از الفاظ رکیک استفاده می‌کند؟ جواب این است که هیچ موقع قرآن از الفاظ رکیک استفاده نمی‌کند و نکرده. هیت لک در زمان نزول قرآن یک عبارت خیلی دور از معنایی بوده، منتهای مراتب به تدریج در استعمال معنای رکیک آن جا افتاده؛ مثلاً کلمه غائط در زمان نزول قرآن به این معنای فضولات نبوده. قرآن دورترین کنایه‌ها را برای معنای قبیح استفاده می‌کند. غائط در اصل به معنای گودال و یک جای پایین است. اصلاً سرّ این که معنای قبیح الفاظ متعددی دارد این است که کسی که مؤدب است یک کلمه دور را به کار می‌برد و این آنقدر استعمال می‌شود که می‌شود یک کلمه نزدیک! دوباره یک کلمه دور دیگر وضع می‌شود؛ مثلاً می‌گفتند: ... بعد شد توالت و بعد شد دستشویی. کلمه دستشویی زمانی که وضع شده، خیلی کلمه دوری بوده، حالا می‌گویند سرویس بهداشتی. می‌بینید هی لغت نزدیک می‌شوند و هی می‌روند یک لغت دورتر برایش وضع می‌کنند؛ مثلاً در این آیه که دارد **وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا (مائده: ۶)**؛ وقتی می‌خواهد بگوید که اگر آب برای غسل پیدا نکردید می‌گوید: اگر کسی از گودال بیرون آمد (ببینید چقدر عبارت با حیا گفته شده) الان هم در روستاهای دور افتاده این جور

نیست که محلی برای دستشویی باشد، کل مناطق پست صحرا دستشویی محسوب می‌شود و بعد می‌گوید: **أُوْ** **لَامَسْتُمْ النِّسَاءَ**؛ در صورتی که لمس نساء که احتیاج به غسل ندارد و برای این یک معنای دور به کار می‌برد. قرآن خیلی با حیاست، لذا الان اگر **هَيْتَ لَكَ** در عربی معنای رکیک می‌دهد، موقع نزول این معنا را نمی‌داده است. و همه الفاظ قرآن به ظاهر قبیح این‌گونه است که در زمان نزول یک معنای دیگری داشته.

(سؤال) قرآنی که برای همه زمان‌ها وارد شده بالاخره محتوایی است که معنای خود را می‌رساند و بسیاری الفاظ هنوز محفوظ مانده مثل **لَامَسْتُمْ النِّسَاءَ**، ولی بالاخره این طبیعت بشر است که مثلاً کلمه غائط به معنی گودال را آنقدر استفاده می‌کند که در معنی فضولات جا می‌اندازد. حتی با این ترتیب از معجزه بودن قرآن چیزی کاسته نمی‌شود. معجزه بودن قرآن در اسلوب بیانش است. اگر اشعار جاهلی را نگاه بکنید، می‌بینید خیلی رکیک است، اما در آن محیط جاهلیت در قرآن به شدت با عنایت و با حیا صحبت شده. هر لفظی هم قرآن انتخاب می‌کرد، همین بلا سرش می‌آمد؛ چون بالاخره خدا با الفاظ انسانی دارد کار می‌کند. قرآن **بِلِسَانِ قَوْمِهِ** (ابراهیم: ۴) است. عربی مبین است و این‌ها هم لطمه‌ای به جاودانه بودن قرآن نمی‌زند. اگر کسی گفت چرا قرآن اینقدر رکیک صحبت کرده؟ باید برایش جا بیندازیم که قرآن رکیک صحبت نکرده بلکه مردم برداشتند لغت را این‌جوری استعمال کردند و در این معنا جا افتاده.

انصراف سوء و فحشاء از یوسف

(۲۵): **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**؛ زلیخا گرایش پیدا کرد به یوسف و او هم گرایش پیدا می‌کرد اگر برهان رب نبود. (معلوم است که با این برهان رب هیچ گرایشی هم پیدا نکرد) این چنین است که ما منصرف کردیم از او سوء و فحشاء را و او از عباد **مخلص** ما بود.

قبلا گفتیم آیه **لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ** نیست، بلکه دارد: **لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ**؛ یعنی اصلاً سوء و فحشاء را به دامن او نیاوردیم.

اقبال به قرآن خیلی زیاد شده و در قرآن خیلی باید دقت کرد. وقتی این دقت‌ها را می‌کنید به دقت‌های بیشتر می‌رسید؛ مثلاً ص ۴۲۲، آیه ۳۳ احزاب به همسران پیامبر می‌گوید: **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.**

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ؛ در خانه‌هایتان بمانید (قرن همان اقرن بوده) **وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ؛** این که در خانه‌هایتان بمانید، به این معنی نیست که در خانه بمانید و در را روی خودتان قفل کنید! این که بخشی از آیه خوانده بشود که این هنر نیست! می‌گوییم در دین آمده که **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ؛** یعنی زن‌ها در خانه بمانید! این که نیست! بلکه بحث این است که **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ؛** تبرج جاهلیت اولی نکنید؛ یعنی برج نشوید! خودتان را برج نکنید! خیلی خودتان را اعلام نکنید! تو چشم نکنید! این‌ها **توصیه‌های کلیدی** است که توضیح دارد.

رجس به اهل بیت نزدیک هم نمی‌شود

وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ و اقامه بکنید نماز را و زکات بدهید! خدا و رسولش را اطاعت بکنید. حالا چه جوری این اطاعت را بکنیم؟ با چه حالتی اطاعت بکنیم؟ **وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛** این آیه خیلی خاص است. نیامده «لیذهبکم عن الرجس» بلکه **لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ** است؛ یعنی اصلاً ما رجس را نگذاشتیم بیاید. این آیه نسبت به آیه **لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ** سوره یوسف دو ویژگی خاص دارد که **عظمت اهل بیت** را مشخص می‌کند. ۱- «انما» دارد؛ یعنی تنها و تنها؛ یعنی از این درجه‌ای که می‌خواهد اذهاب رجس بشود، فقط مختص اهل بیت است. ۲- بعد هم سوء و فحشا نیست بلکه رجس است؛ یعنی هرگونه پلیدی وجودی که شما در ذهنتان بیاورید، ما از دایره وجودی شما پلیدی را اذهاب کردیم. **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ؛** خدا اراده کرده **لِيُذْهِبَ؛** اذهاب کند، ؛ شما **عَنْكُمُ الرِّجْسَ؛** از شما رجس را نه این که یذهبکم من الرجس؛ شما را از رجس بیرون بکشد. اصلاً رجس به آن جا راهی ندارد. این عبارت هم با

حصر آمده؛ یعنی فقط شما این جوری هستید و این یک شأن اختصاصی است و نه تنها مخلصین را ثابت می‌کند بلکه یک چیزی بالاتر از آن را ثابت می‌کند و در این جا روایت خود اهل تسنن هست و خودم در تفاسیرشان دیده‌ام که شأن نزول **أَهْلَ الْبَيْتِ** مختص این ۵ تن است. پیامبر اکرم شش ماه مرتب برای هر نماز به در خانه حضرت فاطمه می‌آمده و می‌ایستاده و می‌گفته: **الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ**، این را تابلو کرده بود در کل مدینه که اهل بیت این پنج تا هستند. آیه در مورد این‌هاست نه همسران پیغمبر! حتی تفاسیر تو بورسِ اهل تسنن آورده‌اند که ام سلمه گفته: من هم هستم؟ حضرت گفته‌اند: **أَنْتِ بَخِيرٌ**؛ تو آدم خوبی هستی ولی جزء اهل بیت نیستی.

ما افتخار می‌کنیم که دنبال اهل بیت هستیم. ما از اهل بیت چیزی نمی‌خواهیم. ما نه چشم برزخی می‌خواهیم، نه دنیا و نه آخرت می‌خواهیم، ما خودشان را می‌خواهیم همان که امام فرمودند: ما مفتخریم که پیرو کسانی هستیم که متن قرآن راجع به آن‌ها این حرف را زده. خارج از بحث روایات وقتی شما این آیه را با تأمل بخوانید، مشخص است که یک عده آدم هستند که اسمشان اهل البیت است. فقط هم این‌ها هستند که هرگونه رجس و پلیدی را کنار کشیده که طرف این‌ها نیابند. این‌ها در چنین قداستی هستند. این‌ها چه کسانی هستند؟ قطعاً این‌ها همسران پیامبر که آن کارها را کرده‌اند، نیستند و همه ضمائر هم «کُم» است و تمام قواعد ادبی هم بر این امر دلالت دارد و این جا چون ضمیر مذکر است اهل تسنن از این طرف منظور از اهل بیت را بنی العباس و بنی امیه و فامیل‌های پیغمبر دانسته‌اند و از آن طرف روایات بسیاری دارند که منظور از اهل بیت این ۵ تن هستند.^۱

دقت در این آیه تطهیر و مقایسه با آیه **لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ** دیدید چه خاصیتی به بار آورد؟! و چه آیاتی را فهمیدیم؟!

لَوْ لَأَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

می‌خواهم پیوستگی آیات قرآن را به شما نشان بدهم. از جمله در بحث برهان رب دیدن و این جور تزکیه‌ای که حضرت یوسف شده از این سوء و فحشاء، و ارتباط آن با **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**.
ص ۲۵ (بقره: ۱۶۹) و ۲۶۴ (حجر: ۴۰-۳۸) را بیاورید!

رزق حرام < سلب توفیق عبادت

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (بقره: ۱۶۹)؛ ای مردم از زمین حلال طیب بخورید. وقتی حلال طیب خوردید تازه می‌آید سر خط! به شما آقایان می‌گویم که وظیفه نفقه به عهده شماست. اگر کسی رزق بد بخورد، حتی سر خط **وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ** هم نمی‌آید. آدم **رزق حلال و طیب** باید بخورد و این خیلی مهم است! وگرنه اگر رزق حرام بخورد، خودش را هم بکشد هیچ خبری نیست! این یکی چیزی نیست که بخواهید سرش کوتاه بیاید! اینقدر همه را نیچانید!

(سؤال) برای گرفتن حکم فقهی شما می‌توانید همه را بیچانید. بستگی دارد که چه جوری سؤال کنید. شما از یک مرجع همین جوری سؤال کنید که ما اگر مسئول این اداره نبودیم این هدیه را به ما نمی‌دادند، حالا که مسئول شدیم می‌دهند، حکمش چیست؟ اگر به شما گفتند: حلال طیب است؟! ولی اگر بگویی بالاخره یک عده از ما خوششان آمده و از کارمان دارند لذت می‌برند و دارند این هدیه را به ما می‌دهند. در مقابل این حرف کدام مرجعی می‌تواند بگوید: نه!

برای همین وقتی می‌آیند به امیر المؤمنین هدیه می‌دهند می‌پرسد: **أُصَلِّئُكُمْ أَمْ زَكَاهُ**؛ این هدیه است یا زکات است؟ این چیه که داری به من می‌دهی؟ می‌گوید: **بل هدیه** و حضرت در یک خطبه او را می‌شوید و می‌گذارد کنار! می‌گوید: این مثل استفراغ مار است و بعد با تعابیر خیلی وحشتناکی دارد: **تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ**؛ مادرت به عزایت بنشیند. طرف می‌گوید: دارم هدیه می‌دهم و حضرت می‌گویند: بی خود هدیه می‌دهی!

ببینید امیر المومنین این جوری برخورد می‌کند و ما باید یاد بگیریم. یک وقت طرف هیچی نیست حتی رئیس خودش هم نیست، به این آدم نه هدیه می‌دهند و نه از او توقعی دارند، لذا تشکر می‌کنیم و هدیه را هم

می‌گیریم اما اگر رئیس جایی شد، در آن هدیه‌ها باید احتیاط کرد. برای چه می‌دهد؟ چه جوری می‌دهد؟ آیا می‌خواهد دلی نرم کند که بعداً پروژه‌ای بدهد؟ و ما اگر در همه‌گونه ارزاق و معنویاتمان ریپ زدیم، نگوییم چرا خدا با ما دارد این جوری می‌کند؟ خودمان داریم خودمان را این جوری می‌کنیم.

سیاست گام به گام شیطان

ارتکاب به گناه کوچک < گناه بزرگ < منحرف کردن

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ؛ این گام‌های شیطان را پیروی نکن؛ چون سیاست شیطان گام به گام است إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ او دشمن آشکار است. حالا این دشمنی‌اش را چه جوری ابراز می‌کند؟ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره: ۱۶۹)؛ در سوره ابراهیم مفصل این آیه را توضیح داده‌ام ولی اجمالاً این که او دارد شما را امر می‌کند به **سوء**؛ یعنی گناه کوچک. سیاست گام به گامش از گناهان کوچک شروع می‌شود، بعد به **فحشاء**؛ گناهان بزرگ می‌کشد. قدم سوم دیگر بحث این نیست که شما گناه کوچک و بزرگ انجام بدهید و وارد مرحله جدیدی می‌شوید وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ یک موقع است شما راه کج می‌روید و یک موقع هست راه آدم‌ها را کج می‌کنید و این می‌شود وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ چیزی که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید. دیگر به خدا **افترا** می‌زنید. این آدم علامت‌ها را هم دیگر عوض می‌کند. این دیگر گام آخر است و در قرآن این گام با عبارت **يَبْغُونَهَا عِوَجًا** آمده که این‌ها می‌خواهند راه را کج کنند و این آدم در مراحل انتهایی است، پس امر به سوء و فحشا سیاست شیطان است.

از این طرف در ص ۲۶۴ در داستان ابلیس و آدم دارد قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (حجر: ۳۶)؛ شیطان گفت: پروردگار من! پس تا روز قیامت به من مهلت بده! که من این‌ها را بفریبم قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ *؛ تو از مهلت یافتگانی تا روز معلوم. قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (حجر: ۴۰-۳۷)؛ به واسطه این که تو مرا گمراه کردی. نمی‌گویند من گمراه شدم. این هم مال بی‌ادبی شیطان است و هر کس این بی‌ادبی‌ها را بکند دارد یک گام به شیطان نزدیک می‌شود.

دیدید که می‌گوییم بیست گرفتیم و از آن طرف می‌گوییم استاد به ما ده داد! بیست را خودشان می‌گیرند ولی ده را استاد می‌دهد! کارهای خوب را خودشان می‌کنند و کارهای بد را سرشان در می‌آورند! خدا این بلا را سر من درآورد. در حالی که ما چنین چیزی نداریم، بلکه این‌ها کوتاهی‌هایی است که من کرده‌ام.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ؛ در زمین برایشان همه چیز را تزئین می‌کنم که گرفتار این زمین بشوند. ارض در این جا مقابل آن آسمان معنوی است. **وَأَغْوَيْتَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**؛ این لام و نون تأکید ثقیله هم دو تا تأکید است؛ یعنی با دو تا تأکید من این زمین را برایشان زینت می‌دهم و همه‌شان را اغوا می‌کنم. **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**؛ آیه این است که «لا عبادک المخلصین منهم»؛ مگر عباد مخلصین از آن‌ها را که متن حتی اغوا نمی‌کنم. ببینید آیات چگونه همدیگر را یاری می‌کنند؟ بحث این نیست که این فریب می‌خورد یا نمی‌خورد؛ چون ممکن است یک عده جزء عباد مخلص نباشند، شیطان اغوایشان می‌کند ولی این‌ها اغوا نمی‌شوند.

دست شیطان به انسان مخلص نمی‌رسد

ویژگی باب افعال هم این است که فقط ویژگی فاعل را نشان می‌دهد؛ یعنی شیطان دارد اغوا می‌کند، نه این که طرف مقابل هم دارد اغوا می‌شود. شیطان نمی‌گوید همه اغوا می‌شوند می‌گوید: من همه را اغوا می‌کنم. من توی گوش همه می‌خوانم ولی در گوش مخلصین، نه این که دلم نمی‌خواهد بخوانم، بلکه نمی‌توانم بخوانم. گاهی هلیکوپتر است و با پدافند ضد هوایی می‌زنندش، بالاتر هم برود باز می‌زندش و گاهی جت است و آنقدر بالاست که ارتش می‌گوید: من نمی‌زنم. این به این معنی نیست که علاقه ندارم بزخم بلکه علاقه دارد بزند ولی تیرش تا آن جا نمی‌رسد. این جایگاه آدم است و آدم مال این جایگاه است و تا **مرحله عباد مخلص** می‌تواند برود؛ تا آن جا دیگر دیگر اصلاً در تیررس شیطان نباشد!

وقتی این دو آیه را با هم جمع‌بندی می‌کنیم معنی آیه **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا**

الْمُخْلِصِينَ در می‌آید که انداختن به سوء و فحشا کار شیطان است و مخلص را هم نمی‌تواند بفریبد.

(سؤال) باب افعال به این معنی نیست که من این جورى کردم و آن هم این جورى شد. اگر بگویم: اَعُوْتُهُ فَعَوَى؛ من فریب دادم و او فریب خورد. این اغواء کارى است که شیطان مى کند و اگر مى گوید: الا عبادک...؛ یعنی نمى توانم اغواء هم بکنم؛ چون ممکن است شیطان یک عده را اغواء کند و آنان هم فریب نخورند؛ یعنی هی بیاید در گوش یک نفر بخواند و آن شخص هی خودش را جمع و جور کند که شیطان مى گوید: اَعُوْتُهُ وَمَا عَوَى؛ من فریب دادم ولی او فریب نخورد. در اغوا بحث فریب خوردن نیست، بحث فریب دادن است و در این آیه مى گوید: من اصلاً فریب نمى دهم؛ یعنی نمى توانم بدهم چون که منطقه خیلی فاصله دارد. اصلاً از مدار وجودى شیطان خارج است؛ مثل این که یک نفر بنشیند پشت ضد هوایی و بخواهد ماهواره بزند! اصلاً آدم عاقل به این منظور پشت ضد هوایی مى نشیند؟ اصلاً نمى نشیند تا بخواهد ماهواره بزند!

سیر صعودی الی الله

این هم مال کارى است که خود طرف کرده، زحمت کشیده افتاده در راه و از آن طرف هم خدا هدایت کرده، کمک کرده تا او رفته بالا و موتورهایش را روشن کرده و آنقدر بالا رفته و البته همان چیزی که متخصصان هوا فضا مى گویند ear aspiration که هرچه ماهواره بالاتر مى رود سرعتش هم بیشتر مى شود و کارش راحت تر هم مى شود؛ چون اصطکاکها برداشته مى شود. در این پایین انسان اصطکاک هوا را احساس مى کند و وقتی بالا مى رود فشار هم هست ولی وقتی در مدار بیفتند دیگر موتورها را خاموش مى کند؛ البته نه این که دیگر نماز نخواند! ولی هرچقدر طرف بالاتر مى رود کار تصاعدی سرعت مى گیرد. داستان صعود الی الله هم همین است که هرچه عبد بالاتر مى رود همه چیز راحت تر مى شود و این وعده قرآن است. مى گوید: فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى (لیل: ۷-۵)؛ ما دیگر کار را برایش راحت مى کنیم. این هم پاداش اوست.^۳

حتی ائمه در مسیر کمال هستند

(سؤال) این که یک نفر می‌آید و به تدریج عباد مخلص می‌شود، مراجعه کنید به تفسیر سوره ابراهیم در بحثی به نام تکمیل؛ این که حتی ائمه تکمیل می‌شوند ولی رجس به آن‌ها نزدیک نمی‌شود و این فرق بهداشت و درمان است. گاهی شما مسواک می‌زنید که دندان‌هایتان اصلاً خراب نشود. در این جا این بحث نیست که دندان‌هایتان خراب شده و با مسواک می‌خواهید پاک کنید ولی گاهی کسی با مسواک دارد کار درمانی می‌کند و می‌خواهد مریضی‌اش حل بشود. در ابتدای راه از ملائکه کمک می‌گیرد تا بالا برود و در میانه راه بالاتر از ملک قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که ملک روزی خور او می‌شود! و این هیچ اشکال عقلی هم ندارد که رفته رفته یک نفر برسد به جایی که ملک از او روزی بخورد، ولی در مراحل پایین‌تر او دارد به **فیض ملکی** حرکت می‌کند. در نهج البلاغه خطبه‌ای است که دارد که دو فرشته پیامبر را از کودکی حمایت می‌کردند و این حمایت برای ما هم هست، منتها ما فرشته خودمان را به قول قرآن **نُقِیْضٌ لَهُ شَیْطَانًا** (زخرف: ۳۶)؛ به شیطان تبدیل می‌کنیم ولی اولیا از فرشته‌هایشان استفاده می‌کنند و برای رسیدن به مقام مخلصین از مخلصین رد می‌شوند.

این هم اشتباه نشود که اگر می‌گوییم آن جا موتورها را خاموش می‌کند؛ نه این که دیگر نماز نمی‌خواند! این مثل کسی است که نردبان گذاشته که برود لامپ ببندد و بگوید حالا که من دستم به سقف رسید، نردبان را بیندازد! نه! باید تا آخرش روی نردبان بماند؛ نماز بخواند، روزه بگیرد. این عرفان‌های کشکی که می‌گویند حالا که رسیدی به مقام یقین دیگر نمی‌خواهد نماز بخوانی، والله پیغمبر در مراحل انتهایی سلوک بود و تا آخرش هم نماز می‌خوانده و هم روزه می‌گرفته. این‌ها مسیر شهود است از ابتدا تا انتها و باید بر آن بماند.

این می‌شود تفسیر **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ**

برهان رب

این که این برهان رب چیست؟ ص ۳۵۱ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** (نور: ۲۱)؛ از گام‌های شیطان پیروی نکنید و **مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ**

بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ کسی که از گام‌های شیطان پیروی کند او را به فحشا و منکر امر می‌کند. این فحشاء و منکر با آن سوء و فحشاء overlap دارد؛ یعنی تکلیف منکر با این آیه إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره: ۱۶۹) روشن می‌شود. در آیه سوره یوسف این قسمت أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ نیامده چون این افترا زدن به خدا مرحله جدیدی است و قابل ذکر نیست. بعد دارد:

تزکیه جز با فضل الهی ممکن نیست

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا؛ اولاً این را همه باید بفهمند که اگر فضل و رحمت خدا بر شما نباشد، احدی از شما نمی‌تواند پاک بشود. این که یک نفر به خودش بگوید: تلاش می‌کنیم که پاک بشویم و درست بشویم! این جووری نیست! تلاش ما سر جای خودش، ولی واقعاً فضل و رحمتی باید باشد تا آدم پاک بشود. این که من تلاش می‌کنم اصلاً معنا ندارد. همین را هم باید توفیق بدهند؛ یعنی تماماً باید بخت یار باشد تا تلاشی نتیجه بدهد.

اولاً تکلیف را روشن می‌کند که وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ؛ اگر فضل و رحمت خدا نباشد مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا؛ هیچ کدامتان ابداً پاک نمی‌شدید. این پاکی هم فضل خداست؛ یعنی در این میدان جنگ با شیطان اگر کسی به شیطان بگوید: بیا ببینم! این آدم پیشاپیش باید بداند که در این میدان شکست خورده و سند مرگ خود را امضا کرده است. در میدان جنگ با شیطان او با آن همه قوا، آن همه کید و با همه علم و ظرفیت‌هایی که دارد، و با این همه بی‌ظرفیتی و ناتوانی که ما داریم، واقعاً برای ما نیروی کمکی لازم است. اگر نیروی کمکی نیاید بدون تردید نتیجه‌اش شکست است. مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ خدا تزکیه می‌کند. این که نیروی کمکی بیاید گاهی در میدان پیاده‌نظام نیروی کمکی پیاده می‌آید و این‌ها تکلیف مقامی است که ما در آن هستیم و در این میدان یا پیروز می‌شویم، یا شکست می‌خوریم، این دقت‌های که در قرآن می‌کنیم تا با برهان رب سازگاری بیفتد؛ چون قرآن مال خداست. آن چیزی که باید با برهان رب سازگار بیفتد این است که دیدید در بعضی جنگ‌ها از دو طرف پیاده نظام هست ولی از این

طرف یک پدافندی می آید و این پیاده نظام کمک هوایی می شود؛ یعنی می آید مواضع دشمن را درجا بمباران می کند و می رود و نیروی دشمن همان جا زمین گیر می شود و اصلاً دیگر حرکت نمی کند. پس ما دو نوع کمک داریم؛ یک کمک زمینی که در نبرد زمینی است، ولی یک **نبرد زمینی** داریم ولی **کمک هوایی** است؛ یعنی کلاً مواضع دشمن را لت و پار می کند و می رود. این چیزی که باید برهان رب باشد که خدا می گوید به واسطه آن او می شود عباد مخلص، معلوم است که این کمک از یک نوع دیگری است.

عبودیت است که مصونیت می آورد نه علم!

حالا خود برهان چیست؟

ما یک برهان داریم و یک سلطان

برهان از بَرَّةَ یَبْرَهُ می آید یعنی روشن شد. به یک دلیل روشن و قطعی برهان گفته می شود. گاهی برهان در قرآن به معنی استدلال آمده: به مشرکین می گوید: **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ**؛ این برهانتان را بیاورید اگر راست می گوئید. این جا این برهان قطعاً نباید آن برهان باشد؛ چون که صرف یک استدلال نشان دادن به یک نفر او را عباد مخلص نمی کند. کما این که کسی تمام علوم حصولی و استدلالی و حتی شهودی را هم داشته باشد ولی گمراه بشود. قرآن هم این را نشان داده که با علم می شود **گمراه** شد؛ چون علم مصونیت نمی آورد، حتی علوم دینی! عبودیت مصونیت می آورد. ما چقدر آیت الله داریم که گمراه شده؟! علم فقط راه خوبی است.

هر اهل نظری اهل بصر نیست!

در آیه ۲۳ سوره مبارکه جاثیه: ص ۵۰۱ دارد: **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**؛ آیا دیدی آن کسی را که هوای خودش را اله خودش کرد؟ یعنی به خودش آویزان شد. گفت: هر چه که خودم بگویم. برای همین رمز مصونیت عبودیت است. عبودیت یعنی که من خودم نمی گویم. من به اعتقاداتی معتقد می شوم که خدا گفته، به اخلاقی

متخلق می‌شوم که خدا گفته و اعمالی هم عمل می‌کنم که خدا گفته. دقیقاً نقطه افتراق همین است **وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ؛** با وجود علم خدا گمراهش کرد **وَحَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ؛** و مهر کرد دل و قلبش را. دیگر چیزی نمی‌فهمد **وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً؛** و بر چشمش پرده انداخت. خدا به پیغمبر می‌گوید یک عده هستند که **وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ** (اعراف: ۱۹۷)؛ تو را می‌بینند ولی تو را نمی‌بینند! **اهل نظر** هستند ولی **اهل بصر** نیستند. همه حوادث دیده می‌شود ولی از حوادث عبرت گرفته نمی‌شود. **فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛** چه کسی هست که بعد خدا بخواهد هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟ چرا نمی‌جنبید؟

این علم مصونیت نمی‌آورد اما این برهان رب یک چیزی بوده که مصونیت آورده. و از جایی معلوم است که این برهان منظور **استدلال** نیست که کلمه **رؤیت** آمده. هیچ مناسب نیست برهان به معنی استدلال را با رؤیت بیاورند! کسی استدلال را نمی‌بیند. می‌گویند: استدلال بیاورید، یا استدلال را گوش کنید؛ پس **برهان علمی** **شهودی** است که مصونیت‌آور است که با کمک هوایی ارتش زمینی را زمین‌گیر می‌کند. این برهان شیطان زمین‌گیر کرده و باعث شده یوسف از عباد مخلص بشود.

برهان رب: برهان علم شهودی

ما برهان رب را یک جای دیگر در قرآن داریم. در ص ۱۰۵، آیه ۱۷۴ نساء **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا؛** ای مردم برای شما برهانی از جانب رب آمده و ما برای شما انزال کردیم نور مبین را. این که این جا برهان رب چیست؟ مفسرین حرف‌هایی زده‌اند. بهترین نظر این است که **بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ** پیغمبر اکرم است و قرآن نیست. چرا؟ چون هیچ سابقه ندارد در قرآن که قرآن را با واژه «جاء» بیاورند. همیشه قرآن را با واژه انزال می‌آورند. و بعد دارد **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا** اصل در عطف این است که عطف با معطوف فرق بکند؛ یعنی نمی‌شود هم نور مبین و هم برهان رب در این آیه به معنی قرآن باشد، پس پیامبر برهان رب است و آن چیزی که حضرت یوسف دیده و در حد رؤیت بوده، نوری از شعاع ختمیه محمدیه است و تقدم و تأخر زمانی هم هیچ اشکالی در بحث به وجود نمی‌آورد. و نور هدایت امیر المؤمنین او را از این داستان مصون کرده.

کلماتی که به حضرت آدم القاء شد

آن‌ها هم چون وجودهای اختصاصی هستند و ما از این چیزها در روایات فراوان داریم که خود انبیاء تمسک می‌کردند به نور ولایت امیر المؤمنین در شجره طیبه اهل بیت و حتی در توبه حضرت آدم روایت شیعه و سنی نقل است که آیه **فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ** (بقره: ۳۷) سؤال شده که این کلماتی که آدم تلقی کرده تا با آن توبه کند چیست؟ فرموده‌اند: یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن، یا قدیم الإحسان بحق الحسین بوده و در جریان یوسف هم از این شجره طیبه اهل بیت استمدادی شده و رؤیتی به او دست داده و چون **بِئَمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى** (جامعه کبیره)؛ همه موجودات به برکت این‌ها دارند روزی می‌خورند، یوسف هم اگر می‌خواهد روزی بخورد، باید از این کانال بگیرد و همه این آیات این را تأیید می‌کند که آن شاهد بودن و هیمنه و اشرافی که نبی اکرم بر همه انبیاء دارد **إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا** (نساء: ۴۱)؛ همه پیامبران بر امت خودشان شاهدند و تو بر پیامبران شاهی. این عظمت وجودی پیامبر است و ما افتخار داریم که یوسف ریزه‌خوار خوان این پیامبر است و هر کس به هر جا بخواهد برسد باید از همین جا بگیرد، چه اسم کوچه را بدانی چه ندانی! راه به این خانه می‌برد.

این برهان هم دلیل و استدلال نیست. در این باره روایاتی داریم که در سوره ابراهیم آن‌ها را خواندم. در بحار الانوار، ج ۲۶: ص ۱ دارد: **قَالَ؛ سَلْمَانُ وَ جَنْدَبُ جِئْنَاكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنِ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ؛** آمده‌ایم از معرفت النورانیة پرسیم که معرفت تو به نورانیت یعنی چه؟ **قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَرْحَبًا بِكُمَا مِنْ وَلِيِّينَ مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُمَا بِمُقَصِّرٍ؛** شما تقصیری ندارید **لَعَمْرِي عَلَىٰ ذَلِكَ وَاجِبٌ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؛** واجب بر مؤمن و مؤمنه همین است. **ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبَ قَالَا: لَبَّيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام:** **إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدًا الْإِيمَانَ حَتَّىٰ يَعْرِفَنِي كُنَّةَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ** ایمان کسی کامل نمی‌شود مگر این‌که کنه معرفت به نورانیت پیدا کند **فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَشَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَصَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا؛** آن موقع است که قلبش امتحان می‌شود و یک عارف چشمانش باز می‌شود؛

فطرت سالم با تابش نور ولایت هدایت می شود

یعنی قرار نیست امام فیگور بگیرد تا این بفهمد. مگر امیر المؤمنین از پیامبر طلب معجزه کرد؟ ابوذر نشست کنار پیامبر و گفت: اشهد أن لا إله إلا الله. آیا حتما باید یک خروار استدلال می شنید؟ این یعنی معرفت به نورانیت؛ یعنی کافیسست دل. خورشید که خورشید است. این دل اگر خودش را بچرخاند تا مقابل خورشید قرار بگیرد، آن نورانیت خودش می تابد. اگر کسی با فطرت سالم و دست نخورده تا کنار این نورها قرار بگیرد، آن نورها بر او می تابند و آن نور باعث می شود این هدایت شود، کسی مثل سلمان حتی مطالبه معجزه هم نمی کند. خیل وقتها دیگر طرف برای هدایت چیزی نمی خواهد، می فهمد دیگر! همان طور که شما درد و خوشی خود را می فهمید، این را هم می فهمید، به همین راحتی! در ادامه آن حدیث دارد: **مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ؛** کسی که از این معرفت تقصیر بکند **فَهُوَ شَاكٌّ مُرْتَابٌ؛** این آدم که دنبال ائمه است شک دارد و الا اگر به طرف ائمه بچرخد آن ها بر او می تابند.

موسی ای نیست که بانگ انا الحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

بانگ انا الحق هنوز هم هست، منتها گوش موسوی می خواهد تا بشنود.

در کافی، ج ۱: ص ۱۹۴: **وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْإِمَامِ بِالْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرَ مِنْ الشَّمْسِ الْمُضِيءِ فِي النَّهَارِ؛** نور ما در **قلوب مؤمنین** از این آفتاب تابلوتر و معلوم تر و نورانی تر است. یعنی چه جوری شما آفتاب را می بینید؟ و آن به شما نور می دهد؟ **نور ائمه** در قلب مؤمن این جوری طلوع می کند. این می شود همان رسیدن به برهان **وَهُمْ وَاللَّهِ يُنَوِّرُ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛** آن وقت آن ها قلوب مؤمنین را روشن می کنند. لزومی ندارد تو روشن بکنی. تو فقط باید بچرخانی. مگر وقتی شما پیچ رادیو را می چرخانید، امواج تولید می کنید؟ اصلاً قرار نیست که شما امواج تولید کنید! شما فقط باید بچرخانید و وقتی سر موج بیاید، می گیرد.

پس برهان دیدن یوسف سلام الله علیه با همه عظمتش ریزه خواری اهل بیت را کرد و به او دادند و اینها بحث های عرفانی ذوقی نیست و از خود قرآن شواهد بسیار می توان بر این مطلب اقامه کرد.

مرزبندی عشق حقیقی و زمینی در داستان حضرت یوسف

جمع بندی آیه این است که داستان حضرت یوسف دارد مرز یک عشق زمینی غلط را با یک عشق حقیقی مشخص می کند که عشق حقیقی چیست؟ عشق غلط چیست؟ اسیر یک لب و دهن شدن که عشق نیست! آنقدر سطح این حرفها را پایین آورده ایم که کلاغ سیاه هم شده بلبل! اسیری لب و دهن هم شده عشق! این که اصلاً عشق نیست! که به شبی و تبی بند است^۴ اسم کلاغ سیاه را بلبل نگذارید! آقای امجد تأکید می کنند که دو نوع عشق صحیح بیشتر نیست: یکی عشق به خدا که عشق حقیقی است و یکی عشق به اهل بیت که عشق مجازی است. مجاز یعنی مجوز؛ محل عبور. هر چیزی که محل عبور عشق به خدا بشود تا گره بخورد به معبودیت خدا. در این مسیر عاشق یک چیزهایی هم می شود؛ عاشق نماز می شود. به خود پدیده شب بلند شدن، یا به اسماء ائمه عاشق می شود. اینها همه پل و مجوز و محل عبور است به سمت سرچشمه اصلی عشق. پس با هرچه این جور رفتار نشود حتی عشق به زن و بچه را قرآن تجویز و تأیید نمی کند و این کجا مشخص می شود؟ موقع درگیری در انتخاب این و آن. جاهایی که آدم گیر می کند.

این چیزی است که قرآن می گوید. اگر بگوییم من و شما می گوییم یا روایات، یا عرفا می گویند، اگر قبول نکنید حرفی نیست ولی قرآن می گوید.

در قلب مؤمن دوستی غیر خدا راه ندارد

در انتهای سوره مبارکه مجادله آیه ۲۲ می گوید: **لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ؛ قَوْمِي رَا نَمِي يَابِي** ایمان به خدا و آخرت داشته باشند **يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛** که با کسی که با خدا دشمن است دوست بشود. **وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ؛** حتی اگر پدرانشان و بچه هایشان و عشیره و قبیله شان باشند. اصلاً دوستشان ندارند. آدم باید تا به این پایه برسد نه این که من اینها را دوست دارم حالا چه کار بکنم؟!

امتزاج عشق و برائت حیرت انگیز در قرآن!

می‌گوید اگر این دشمن خداست من اصلاً او را دوست ندارم، حتی اگر پدرم باشد! چون که این **سد راه خدا** می‌شود و فکر هم نکنید محبت آدم به زن و بچه‌اش کم می‌شود. بلکه چون که صد آمد نود هم پیش ماست. اتفاقاً به قدری احساسات فرد **تلطیف** می‌شود نسبت به خانواده، نسبت به کسان خودش اگر هرچقدر مؤمن‌تر احساساتش عمیق‌تر! ولی اگر پایش بیفتد امیر المؤمنین در نهج‌البلاغه دارد: **نَقُتْلُ آبَائَنَا وَأَعْمَامَنَا وَإِخْوَانَنَا؛ مَا** پدرانمان و عموها و برادرانمان را می‌کشیم **مَا يَزِيدُنَا إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا؛** و فقط ایمان و تسلیم ما اضافه می‌شد. و **جِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ.** امیر المؤمنینی که وقتی خلخال از پای زن یهودی در آوردند: آنقدر متأثر می‌شود که می‌گوید: اگر من امیر المؤمنین از غصه بمیرم حق است. همین امیر المؤمنین می‌گوید: همه را می‌کشیم و غصه هم نمی‌خوریم. **مَا يَزِيدُنَا إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا؛** ایمان و تسلیم ما بالاتر می‌رفت. نقاطی را قرآن تصویر می‌کند که ما انگشت به دهان می‌مانیم که مگر آدم تا این‌جا هم می‌تواند برود؟! که در احساسات این‌گونه بشود و در برائت آن‌گونه بشود! لذا آن عشقی که قرآن تعریف می‌کند و آن حبی که دوست دارد مواده‌ی اخوان المؤمنین است که وقتی این‌ها کنار هم می‌نشینند و کله‌پاچه و پیتزا می‌خورند، ملائکه دست‌افشانی می‌کنند! این‌ها کنار هم نشست.^۵

(۲۵): **وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.**

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ؛ هر دو دویدند طرف در. ابواب بود شد باب! از این مشخص است که چند تا در را رد کرده‌اند و رسیده‌اند به در آخری. نمی‌خواهیم صحنه سینمایی درست کنیم. این از خود متن معلوم است.

وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ؛ قَدَّ و قَطَّ هر دو به معنی پاره کردن است منتهای مراتب قَدَّ از طول پاره کردن است و قَطَّ از عرض پاره کردن است. این دقت‌های قرآن در انتخاب واژگان است و معلوم است که در این‌جا یقه را از پشت گرفته و کشیده و از طول پیراهن پاره شده

وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ. قرآن قرآن است و ما باید دقیق این کلمات را معنا کنیم. الفاء با وَجَدَ فرق دارد که خیلی قابل ترجمه نیست. گاهی شما یک جا را می‌گردید، یا تفحص نمی‌کنید و چیزی پیدا می‌کنید می‌شود

وَجَدَ، ولی الفاء به معنی یکپهو به چیزی برخورد کردن. در قرآن داریم: **إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ** (صافات: ۶۹)؛ آن‌ها در قیامت یکپهو پدرانشان را گمراه یافتند.

معنی سیادت مرد

واستبقا فعل مثنی است و الفیا هم، ولی دیگر سیدهما ندارد، بلکه دارد سیدها و انتخاب این واژه این‌جا خیلی دقیق است و لذا **إِنَّهُ رَبِّي** منظور از رب خداست. در آیات قبل وقتی راجع به زن عزیز مصر می‌خواهد صحبت کند می‌گوید: **لِأَمْرَأَتِهِ** اما وقتی می‌خواهد راجع به عزیز مصر در مسائل حکومتی صحبت کند اسم رب به معنی برنامه‌ریز و اداره‌کننده می‌گذارد ولی در مقابل زلیخا اسمش را سید می‌گذارد؛ یعنی مرد در خانه آقااست. این همان عبارت **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ** است. یعنی اولاً مرد در خانه رب نیست یعنی قرار نیست مردی که در بیرون خانه مدیریت دارد وقتی به خانه آمد خانمش از او وقت بگیرد که من کی بیایم ببینمت؟! که بگوید: من ناهار را پاراف (امضا) می‌کنم. این بازی‌ها را ندارد ولی آقای خانه است. این تئوری قرآن است که مرد باید در خانه مورد توجه قرار بگیرد که در روایات داریم **عَزِيزَةٌ فِي أَهْلِهَا وَذَلِيلَةٌ مَعَ بَعْلِهَا**؛ یعنی زن در خانواده خودش چه در خانواده قبلی و چه در خانواده فعلی باید عزیز باشد. مثلاً بگویی: مادرتان این حرف را زده! و کسی نمی‌تواند احترامش را ملکوک کند، یا اگر مرد به خانه پدر و مادر خانمش رفت نمی‌تواند به همسرش بگوید: پیر برای من چای بیاور! او **عَزِيزَةٌ فِي أَهْلِهَا** است، منتها همان زن، **ذَلِيلَةٌ مَعَ بَعْلِهَا** است؛ یعنی در مقابل بچه‌ها آن عزتش را دارد ولی در برابر شوهر رام است؛ یعنی مرد **مَدِيرُ خَانِهِ** است. نه این‌که مرد بگوید من این جوری می‌گویم و زن هم بگوید: خوب من هم این جوری می‌گویم! بی‌خود می‌کنی این جوری می‌گویی! ما هم کسی هستیم. البته مشورت سر جای خودش، منتها این‌که او **قَوَّامُ خَانِهِ** است، این را آیات قرآن می‌گوید که **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ** (نساء: ۳۴)، این حالت باید نگه داشته شود. در این‌جا هم می‌توانست بگوید مرد این، اما می‌گوید سیدها که یک معنای ارزشی هم در آن خوابیده. نه به این معنا که او خیلی ارزشمند است، بلکه باید این سید بودنش محفوظ بماند.

کرامت یوسف در دفاع از خود و پاسداشت حریم‌ها

قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ خانم که دید آقا جلوی در ظاهر شد، برای این که دست پیش را بگیرد که پس نیفتد، گفت: مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا؛ کسی که به اهل تو اراده سوء کرده جزایش نیست إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ یا باید زندانی بشود، یا عذاب الیم. یوسف هم که در نهایت متانت و وقار است، بدون این که قسم بخورد، یا چیزی بگوید و موقعیت آن زن را محفوظ نگه می‌دارد. و اصلاً هیچ بحثی درباره غلقت ابواب نمی‌گوید، فقط می‌گوید: قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي (۲۶)؛ این داشت روی مخ ما کار می‌کرد، نه من روی مخ این. فقط هم همین را می‌گوید. بدون قسم هم می‌گوید. شما خودتان را بگذارید در این موقعیت آیا نمی‌گویید: به پیر به پیغمبر من نبودم. چه جوری بگویم باور کنید. اما وقار یوسف را می‌بینید که چگونه در نهایت متانت است!

عیبی را که آدم می‌داند آن قدری که لازم است که بگوید و از همان چیز فرار نکند، تا همین جا بس است. دیگر قرار نیست او را به لجن بکشی. مثلاً آمده‌اند از شما درباره کسی برای ازدواج تحقیق کنند، همان قدری که به درد این‌ها می‌خورد باید بگویی که ردشان کنی بروند. بیش از آن اگر بگویی این تجاوز و تعدی به حقوق اوست لذا می‌بینید یوسف اصلاً از غلقت الابواب یاد نمی‌کند، با این که این تهمت به وجود آمده!

إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ را در آیات زیاد می‌بینیم و ظاهراً ویژگی تمدنی مصر است که بحث زندان بسیار در آن تمدن عمیق است. در قرآن هر جا بحث سجن شده در مصر است مثل داستان حضرت موسی و گرنه در جای دیگر ما بحث سجن و زندان را در قرآن نداریم.

صلوات!

۱. ما مفتخریم که دستان به دامن اهل بیت است. ما مفتخریم به نور ولایت امیر المؤمنین. ما مفتخریم که بانوی دو عالم صدیقه طاهره، عصمه الله الكبرى، فاطمه زهراء بانوی ماست. نه برای دنیا، نه برای گرفتن انرژی دور این‌ها جمع شده‌ایم که البته این‌ها هم هست. آقای پناهیان برای درمان کمر پدرشان بعد از دوا و دکتر می‌روند انرژی درمانی که او هم اعتقادات مذهبی نداشته بعد به آقای پناهیان می‌گوید: یک چیزی بگویم عشق کنی؟ ما که انرژی درمانی کار می‌کنیم باید از یک جایی انرژی بگیریم تا بدهیم. بهترین وقت گرفتن انرژی قبل از اذان صبح است. جهتش هم رو به قبله است. این دقیقاً می‌شود زمان قنوت نماز وتر ما در نماز شب، ولی ما برای این دور اهل بیت جمع نشده‌ایم که ما را گیر این چیزها نمی‌اندازد. گفته بخوان و ما هم می‌خوانیم. گفته قنوت بگیر! طولش هم بده و وقتی ۴۰ تا مؤمن را دعا کنی طول می‌کشد دیگر! ما دینمان این مدلی است که بهترین چیزها را می‌دهد و نمی‌گوید برای چه؟! بعضی می‌پرسند چرا نمی‌گوید؟ چون آن چیزی که می‌خواهد عبودیت است. می‌خواهد سر ما خم باشد و گرنه یک عده نماز شب

می‌خوانند و انرژی هم می‌گیرند بدون این که بدانند دارند انرژی می‌گیرند. ما از تعالیم ائمه‌مان حظ می‌بریم و با قرآن عشق می‌کنیم! دنبال این چیزها هم نمی‌رویم. ائمه را هم در حد آرنولد و رمبو هم پایین نمی‌آوریم که حضرت علی در خیبر را کند! حالا کنده و این هم خیلی گفتن ندارد!

۲. می‌بینی می‌خواهد عمل نکند می‌آخوندها و مراجع و این و آن را می‌پیچاند. بابا این رزق را حلال به دست بیاورید! حقوق واجب و خمس و زکاتش را هم بدهید و آن وقت این مال برکت دارد و گرنه این که داریم خمس جزء اوساخ (چرک) است؛ مثل این است که کاربرات ماشین شما کثیف شده، می‌بینی می‌بینی می‌بینی ریپ می‌زند. اگر کسی بگوید این کاربرات کثیف شده بگذار برایت تمیز کنم. آیا می‌گویی: نه! می‌دانی چقدر برای کثیف شدن این کاربرات زحمت کشیده‌ام؟ می‌بینی این حرف چقدر احمقانه است! خیلی وقت‌ها ما ریپ می‌زنیم به دلیل مالی است که می‌خوریم! توفیق عبادت خوب نداریم و... این هدیه‌ای که به تو دادند، خودت حسابش را بکن! خیلی واضح است که اگر پشت این میز نبودی، این هدیه را به تو نمی‌دادند. چرا همه را می‌پیچانی؟ این هدیه را به میز دادند، و حق استفاده از این هدیه را نداری، حتی اگر همه مراجع بگویند تو حق داری! چون خودت می‌دانی و ممکن است بروی و مراجع را بیچجانی، مگر پیچاندن مراجع کاری دارد! لذا همین را بگذار روی میز و برو! آدم اگر جلوی فهم خودش را بگیرد نفهم می‌شود! یعنی رفته رفته نفهم می‌شود.

۳. (سؤال) اولاً مقام فرشته‌ها از این عباد پایین‌تر است. این هم نیست که دیگر نتواند گناه بکند! مثل همین که چه جور می‌شما حتی فکر هم نمی‌کنی شیرابه زباله را بخورید؟ مثلاً ما نسبت به برخی گناهان مثل دزدی معصوم هستیم؛ اصلاً فکر نمی‌کنیم برویم چیزی بدزدیم! بعد فکر کنیم که نه! نمی‌دزدیم. این می‌شود عصمت. ولی نسبت به این که کسی را بیچجانی، توریه کنیم، دروغ بگوییم، حتی اگر نکنیم ولی تو فکرش هستیم و می‌بینی با خود می‌پیچیم و با خودمان دست به گریبان می‌شویم و گاهی او پیروز می‌شود و گاهی ما! پس ما هم نسبت به دو درصد گناهان معصوم هستیم و مخلصین نسبت به صد درصد گناهان معصوم هستند. با کار چه کسی؟ با کار خودشان و البته توفیق!

۴. که نتیجه این عشق‌ها این می‌شود که آدم مطلعی از باشگاه فرمانیه که نامبر وان باشگاه‌هاست و منوی آن ۴۰ هزار تومان (در سال ۸۵) است؛ یعنی اول شما را مثل یک گاو تصور می‌کنند، بعد شما را دعوت می‌کنند؛ یعنی شما موظفی به اندازه ۴۰ هزار تومان بخوری! این مدیریت آمده یک شیرین کاری کند از ۱۶۰ ازدواج سال پیش، زوجین و خانواده‌هایشان را دعوت کرده تا تجدید خاطراتی بشود، وقتی زنگ زدند دیدند از ۱۶۰ زوج، ۱۴۰ زوج طلاق گرفته‌اند. پس این که کسی در خیابان گیر کسی می‌افتد، یا چت می‌کنند و عاشق هم می‌شوند، اسم این‌ها که عشق نیست!

۵. (سؤال) بحث صله رحم سر جای خودش! البته شنونده باید عاقل باشد. وقتی می‌گویند صله رحم، رحم داریم تا رحم! یک رحمی است که مؤمن است و آدم خانه‌شان می‌رود و غذایشان را می‌خورد. دختر می‌دهد و پسر می‌گیرد. با آن‌ها مسافرت می‌رود. یک جور ارحامی هستند که اصلاً بد جلوی آدم می‌آیند و به این‌ها آدم فقط تلفن می‌زند و در یک مهمانی منطقی آن‌ها را می‌بیند. این آیه دارد حال extreme و بدترین حالت آن را می‌گوید که کسی واقعاً دشمن خداست و دارد در راه دین سنگ اندازی می‌کند. نه این که طرف بی‌حوصله است و نماز نمی‌خواند به او بگوییم دشمن خدا. البته برای گشتن با او داریم اَعْرَبُ ثُمَّ اَعْرَبُ ثُمَّ اَعْرَبُ؛ از این آدم دوری کن دوری کن دوری کن! البته صله رحم هم سر جای خودش. از امام خمینی استفتاء کردند که با اقوام این جوری چه کار بکنیم؟ جواب دادند: «بسمه تعالی صله رحم بای نحو کان واجب است». صله رحم واجب است منتها شنونده باید عاقل باشد. گاهی آدم با طناب خودش را به کسی قفل می‌کند و گاهی در حد یک کش قیطانی خودش را به او می‌بندد. ارحام هم فقط فامیل‌ها نیستند و گاهی دوستان هم جزء ارحام آدم حساب می‌شوند.

۶. کسانی که موقعیت پدر را در خانه پیش بچه‌ها خراب می‌کنند و می‌خواهند موقعیت خودشان را اثبات بکنند، خودشان را خراب می‌کنند. بچه‌ها را خراب می‌کنند. همه زندگی را هم خراب می‌کنند. باید بدانیم که در هر جا لابد مِنْ اُمیرٍ بَرٍ اَوْ فَاجِرٍ؛ هر جا یک امیری می‌خواهد چه نیکوکار چه فاجر و امیر خانه هم مرد است و این چیز ارزشمند عنداللهی هم نیست. این کارکرد خانوادگی دارد.